

بررسی تطبیقی جرم افساد فی الارض در آیات الاحکام، فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی

مریم اسفندیاری مهنی^۱، فاطمه افشارمنش^۲

۱- دانشجوی دکتری، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس

۲- دانشجوی دکتری، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس

چکیده

یکی از عناوین بحث‌انگیز در قلمرو حقوق کیفری اسلام، افساد فی الارض است؛ عنوانی که از یک سو مستندات فقهی ذکر شده برای آن، تکافوی اثبات چنین جرمی را نمی‌دهد و از سوی دیگر، کاربرد گسترد آن در حقوق کیفری ایران سایه سنگین مصلحت را بر پذیرش این تأسیس مشکوک فقهی گسترانده است. با تصویب ق.م.ا ۱۳۹۲ به موجب ماده ۲۸۶، جرم افساد فی الارض با مستندی عام، به عناوین مجرمانه اضافه گردیده و عملاً مباحث نظری در خصوص تفکیک یا عدم تفکیک آن از محاربه پایان یافت. اگرچه بر مبنای رویکرد جدید، نقدهای فقهی جدی و متعددی هست، اما در مقایسه با مصداق گرای سابق تلاشی درخور توجه تلقی می‌گردد. بطور کلی در قانون جدید مصوبه ۱۳۹۲ مفسد فی الارض پس از قرن‌ها متروک ماندن بار دیگر در زمینه اجرا یافت و به عنوان جرم مستقلی وارد شد. در قانون جدید بغی و افساد فی الارض در فصل نهم که شامل مواد ۲۸۶، ۲۸۷ و ۲۸۸ می‌باشد، پرداخته شده است. همچنین در فصل هشتم قانون فوق به جایگاه محاربه که شامل مواد ۲۷۹ الی ۲۸۵ می‌باشد، پرداخته شده است. همچنین در قانون جدید مجازات اسلامی جرم مفسد فی الارض از محاربه تفکیک شده است و بغی به عنوان جرم حدی پذیرفته شده است.

کلمات کلیدی: افساد فی الارض، محاربه، جرم، مجازات، فقه.

مقدمه

از جمله جرایمی که در شریعت اسلام مورد توجه فقه قرار گرفته است و به تفصیل راجع به آن بحث شده است افساد فی الارض است. در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، افساد فی الارض در فصل نهم که شامل مواد ۲۸۶، ۲۸۷ و ۲۸۸ می‌باشد، مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است.

افساد فی الارض به معنای انجام هر عمل حرامی که شارع آن را ممنوع کرده است نیست، بلکه منظور رفتارهایی است که در صورت ارتکاب موجب اختلال نظام اجتماعی می‌شود، به گونه‌ای که ثبات و قرار شهروندان را از بین می‌برد. به عبارت دیگر، هر رفتاری که در صورت شیوع، موجب انهدام اجتماع و حیات اجتماعی می‌شود (گلپایگانی، ۱۴۱۷.ه.ق، ج ۳: ۳۱۶). به عبارت دیگر، مقصود از افساد فی الارض انجام هر عملی است که مسیر عادی و سلامت امنیتی یا اخلاقی یا اقتصادی جامعه را بهم بزند و موجب تباهی در نظام آن شود (کدیور، ۱۳۸۷: ۲۴۷).

در مثال مورد بحث یعنی ماد ۲۸۶ قانونگذار مقرر می‌دارد که اگر جرم علیه اشخاص، اموال، امنیت و اخلاق تحقق یافت یا دروغی به صورت گسترده اظهار شد یا در این موارد معاونت صورت گرفت، اگر موجب اختلال شدید در نظم عمومی

کشور شود یا ناامنی ایجاد کند یا خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی ایجاد کند یا سبب اشاع فساد و فحشا در حد وسیع شود، مرتکب از دیدگاه قانونگذار مفسد محسوب می‌شود و نه قاتل یا سارق یا جاسوس یا روسپی یا دروغگو یا.... بنابراین اگر قیود خاص ماده تحقق یافت، این ماده حاکم بر بسیاری از مواد قانون مجازات اسلامی خواهد بود و مرتکب را از دایره یک جرم خاص خارج کرده و در قلمرو جرم فساد فی الارض وارد می‌کند. شایان ذکر است برای فساد و فساد دو اطلاق میتوان در نظر گرفت؛ فساد به معنای خاص کلمه و فساد به معنای عام. منظور از فساد و فساد به معنای خاص، مواردی است که در روایات به صورت خاص و در موضوعاتی که مشتمل بر برخی تعدیات به تمامیت جسمانی‌اند، مجازات خاصی مورد اشاره قرار گرفته است که این موارد در بیانات فقها به تعداد انگشتان یک دست نیز نیست. اما منظور از فساد و فساد در معنای عام، تمامی رفتارهایی است که موجب اختلال در نظام اجتماعی شوند، اعم از اینکه این رفتارها سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، اقتصادی و... باشند (برهانی، ۱۳۹۴: ۲۱).

از این رو، تلاش مقاله حاضر بر این است تا با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و با گردآوری منابع از طریق روش کتابخانه‌ای، ضمن بررسی مفهوم و قلمرو فساد فی الارض در آیات الاحکام، فقه اسلامی، پیشینه و ارکان و مصادیق این جرم در قوانین و تحولات آنها در قانون جدید مجازات اسلامی مصوب ۲۹۳۱ را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

۱- مفهوم فساد فی الارض

إفساد مصدر باب افعال است و به معنای تباه سازی است و ریشه آن فسد است. فساد ضد صلاح است. لفظ «فسد» در فارسی به معنای تباه شدن، نابود شدن، از بین رفتن، متلاشی شدن و نیز به معنای تباهی، خرابی، فتنه، آشوب، شرارت و بدکاری آمده است و گفته شده: «فساد ضد صلاح است و بر هر چه که از حالت صالح منفعت آور خود خارج شود گفته می‌شود فساد شده» (ابن منظور، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۳: ۳۲۵). فساد فی الارض در لغت به معنی فساد کردن، تباه کردن و فتنه آمده است (معین، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۵).

افساد در اصطلاح کاربردی دارد که نشأت گرفته از معنای لغوی آن است. مثلاً در فقه کلمه فساد الفسد به این معناست که عقد باطل شد و از بین رفت و دیگر هیچ اثر حقوقی بر آن مترتب نمی‌شود:

الف) فساد در اصطلاح فقها

بحث فساد فی الارض در کتب فقهی، اعم از کتب اهل سنت و شیعه، ذیل مبحث محاربه مطرح شده است، به گونه‌ای که اکثریت قریب به اتفاق فقهای اسلامی فساد فی الارض را معادل محاربه می‌دانند (ابن فراء، ۱۴۰۳ه.ق: ۲۴۶). اما بعضی از فقهای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، فساد فی الارض را جرمی جداگانه از محاربه دانسته‌اند و بعضی از مصادیق آن را نام برده‌اند، ولی متأسفانه هیچ ملاک و قاعده‌ای به دست نداده‌اند که چرا و بر اساس کدام قاعده اینها مفسد فی الارض هستند (مروارید، ۱۴۱۰ه.ق، ج ۲۲، ۴۴). مثلاً در کتب فقهی همچون الام، تألیف محمدبن ادریس شافعی، مختصر المزنی، تألیف ابن یحیی مزنی، المغنی، تألیف ابن قدامه، الاحکام السلطانیة، تألیف محمدبن حبیب بصری ماوردی، الهدایة، تألیف مرغینانی، بدائع الصنائع، تألیف ابوبکر بن مسعود کاشانی، اصلاً بحثی از فساد فی الارض وجود ندارد. اما در بعضی از کتب فقهی اهل سنت این گونه آمده است که فساد فی الارض شامل تمامی اقسام شر می‌شود که از جمله آن زورگیری است (جزایری، ۱۴۲۴ه.ق، ج ۳، ص ۴۰۸) ابن حجر، از علمای قرن دهم هجری، مفهوم فساد را کمی توسعه داده و می‌گوید فساد فی الارض شامل قتل، زورگیری و ناامن کردن راههاست. در مورد کتب فقهی شیعی به طور کلی می‌توان گفت که تمامی آنها فساد فی الارض را به معنای محاربه گرفته‌اند و فقط در بعضی از کتب فقهی شیعی اشخاصی مانند زورگیر و رباینده انسان و کفن دزد، در صورتی که این کار را تکرار کند، مفسد فی الارض شناخته شده‌اند. مثلاً مرحوم

شیخ مفید در کتاب المقنعه می‌فرماید: «و الخناق يجب عليه القتل و يسترجع منه ما اخذه من الناس و... كذلك كل مفسده؛ شخص زورگیر باید کشته شود و آنچه را از مردم گرفته باید پس دهد و هر مفسدی نیز همین گونه است.» مرحوم شیخ طوسی در کتاب النهایه می‌فرماید: «و من سرقه حراً فباعه و جبه علیه القتل لانه من المفسدین؛ (مروارید، ۱۴۱۰ه.ق، ج ۲۳، ص ۴۴) اگر فردی آزاد را بدزدد و او را بفروشد، باید دست و پایش قطع شود، چون او از مفسدین است.» همچنین مرحوم ابن ادریس در کتاب السرائر می‌فرماید: «فان نبشه ثانياً فيجب على القتل: ...بما تكرر منه الفعل صار مفسداً ساعياً في الارض فساداً فقطعناه لاجله ذلك لاجل كونه سارقاً؛ (همان: ۲۱) اگر کسی دوبار اقدام به نبش قبر کند باید دست و پایش قطع شود چون کارش را تکرار کرده است و مفسدی شده که سعی در انجام فساد در روی زمین کرده است، پس قطع به جهت فساد است.»

نکته‌ای که در اینجا اهمیت بسیار دارد این است که این گونه فتواها از جانب فقهای اسلامی بر چه اساسی صادر شده است. اگر این بزرگان افساد فی الارض را فقط منحصر در محاربه و قطع الطریق می‌دانند، پس نباید افساد فی الارض مصداقی غیر از محارب و قاطع الطریق داشته باشد. اما اگر افساد فی الارض عنوانی جدا از محاربه است، پس نباید محدود به زورگیری، نبش قبر و آدم دزدی شود، بلکه هر جرم که بتواند افساد فی الارض تلقی شود و قاعده افساد بر آن صدق کند، باید افساد فی الارض دانسته شود و مجازات‌های مذکور در فقه برای آنها در نظر گرفته شود، در حالی عملاً این گونه نیست.

(ب) افساد در اصطلاح مفسران

اما افساد در اصطلاح مفسران اندکی متفاوت است با آنچه فقهای گرانقدر اسلام فرموده اند. مثلاً مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: هرگونه کج رفتاری افساد است (طوسی، ۱۴۲۴ه.ق، ج ۳: ۴۱۶). در تفسیر مجمع البیان اعمالی از قبیل تغییر دین و تحریف کتاب و جلوگیری مردم از گرایش به دین افساد دانسته شده است (طبرسی، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۱: ۷۳). مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: تمام نابسامانی‌هایی که در کارها ایجاد می‌گردد و همه افراطها و تفریطها در شکل مسائل فردی و اجتماعی مصداق فساد است. در تفسیر پرتوی از قرآن این گونه آمده است که از نظر پیامبران و مصلحان عالقدر روش و اعمال منافقین فساد در زمین است؛ از این جهت که این روش منشأ فساد استعدادهای فکری و اخلاقی افراد بشر می‌شود و چون انسان ثمره خلقت و زمین است فساد انسان، فساد زمین است، یا از این جهت که فساد قوای بشری موجب بایر ماندن زمین و بهره نگرستن از استعدادهای آن می‌گردد و یا اینکه دو نتیجه بقای نظام فاسد و عمل مؤثر در یکدیگر است (طالقانی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۴۷۳).

۲- مستندات فقهی جرم‌انگاری افساد فی الارض

بر وجود عنوان افساد فی الارض به دو دسته دلایل استناد شده است: قرآن و روایات.

۲-۱- آیات قرآن

برای پذیرش افساد فی الارض به عنوان جرمی مستقل به چهار آیه از قرآن استناد شده است:

۱. آی ۳۲ سوره مائده: *مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛* از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا به کیفر فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی هم مردم را کشته باشد.

چگونگی استدلال به این آیه بدین صورت است که خداوند متعال قبح و زشتی کشتن یک انسان را برابر با کشتن تمامی بشریت دانسته، اما دو مورد را استثنا کرده است؛ قتل از باب قصاص و قتل به سبب فساد روی زمین. بنابراین اگر شخصی

دیگری را به دلیل قصاص یا فساد روی زمین بکشد، رفتار وی مورد سرزنش نیست و این نوع قتل از انواع قتل‌های مورد مذمت قرار نگرفته است.

بر استدلال به این آی شریفه جهت استدلال سه اشکال عمده وارد شده است:

اشکال اول. در صدر آی شریفه خداوند این حکم را بر بنی اسرائیل مقرر داشته است، بنابراین اساساً نمیتوان به این آیه استدلال کرد.

به منظور تبیین این اشکال باید به دو نکته توجه کرد:

نکت اول. نسبت میان شرایع مختلف، نسبت ناسخ و منسوخ است، بنابراین شریعت اسلام تمامی شرایع سابقه را نسخ کرده است و هیچ حکمی از احکام شرایع دیگر در شریعت اسلام مورد پذیرش نیست، مگر آنکه منابع شریعت به تجویز یا امضای آن حکم کرده باشند.

نکت دوم. در روایاتی از امام معصوم در خصوص حکمی از احکام الهی پرسش می شود و امام (ع) در پاسخ ابتدا می-فرماید که «مکتوب فی التورا» یا «مکتوب فی الانجیل» یا «مکتوب فی الزبور» و سپس به بیان حکم می پردازند. اینگونه پاسخ به معنای امضای شرایع سابقه در این حکم خاص است و پاسخ امام خود قرینه‌ای بر این مطلب است. چنین پاسخ-هایی که در مجامع روایی بسیار محدودند و بیشتر آنان نیز روایات اخلاقی است و نه روایات فقهی به معنای امضای تمامی شرایع سابقه و تمامی آیات قرآنی‌ای که از شرایع سابق سخن به میان می آورند، نیست.

اشکال دوم. آن است که استدلال به آیه از نوع استدلال به مفهوم لقب است، درحالی که در اصول به اثبات رسیده است که لقب، مفهوم ندارد. آی شریفه بیان داشته است که کشتن از باب قصاص و فساد مانند کشتن تمام مردم عالم نیست، اما آیه در مقام این نیست که کشتن از باب قصاص یا فساد جایز است. در پاسخ به این اشکال گفته شده است که با وجود قرینه، می توان قائل به مفهوم برای لقب شد. در این مورد ادعا شده است که ارتکاز عقلا و حکم عقل بر این امر تعلق گرفته است که اگر دفع فساد مفسدان در زمین و کشتن آنها متوقف بر قتل آنها باشد، چنین قتلی مجاز است و چنین ارتکاز و حکمی قرین متصله‌ای است بر اینکه قتل به عنوان قصاص یا مجازات مفسدان فی الارض جایز است، بنابراین میتوان جواز قتل قاتل و مفسد فی الارض را از آیه استنباط کرد (مؤمن، ۱۵: ۱۴۱ ه. ق: ۴۰۰). این امر ادعای بلاذلیل است؛ کجا چنین ارتکاز و حکمی میان عقلا وجود دارد تنها ۲۱ کشور در سراسر دنیا مجازات اعدام را پذیرفته‌اند و در سایر کشورها این نوع مجازات از قوانین حذف شده است. آیا ایشان از زمر عقلا عالم خارج‌اند مدعی چگونه میتواند این ارتکاز و حکم عقلی را به اثبات برساند انصافاً چنین ادعایی قابل قبول نخواهد بود. هر جامعه ای فساد را به گونه‌ای خاص تفسیر می کند و برخورد با فساد را به نحوی خاص مورد پذیرش قرار می دهد، و با چنین اختلافی یافتن ارتکاز و حکمی عقلی ممکن نیست.

اشکال سوم. مهم ترین اشکال آن است که آی شریفه در مقام بیان تمامی احکام مرتبط با مفسدان نیست، بلکه آی شریفه تنها بیان میدارد که قتل قاتل عمد و مفسد فی الارض اجمالاً جایز است و لاغیر. اینکه افساد فی الارض به تنهایی برای مجازات قتل کافی است یا باید شرایط دیگری نیز برای اعمال مجازات تحقق یابد در آی شریفه مورد اشاره قرار نگرفته است، بنابراین با چنین اجمالی نمیتوان به آیه جهت اثبات مجازات اعدام تمسک کرد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶: ۱۹۹-۱۹۸).

بنابراین آی شریفه در مقام بیان حکم مستثنی منه است و نه مستثنی. پس هرچند مستثنی منه اطلاق دارد و جواز قتل را در غیر دو مورد نامبرده نفی می کند، مستثنی اطلاق ندارد، بلکه دلالت می کند بر جواز اعدام در این دو مورد به نحو اجمال. همان گونه که هر قتل نفسی مجوز قصاص نیست بلکه شرایط خاصی دارد و در موارد بخصوصی اجرا می شود، بسا هر

افساد فی الارض نیز مجوز اعدام نباشد، بنابراین قدر متیقن از آی ۳۲ سور مائده آن است که به قرین آی بعد تفسیر شود (منتظری به نقل از کذبور، همان: ۲۵۰ - ۲۴۹). از این رو باید گفت اساساً مفهوم افساد فی الارض اجمال دارد و عرف درک روشنی از این مفهوم ندارد و هم از نظر مفهوم و هم از نظر مصداق نمیتوان امری مبهم را از آی شریفه استفاده کرد. برای پاس به این اشکال پاس غیرقابل قبولی بیان شده و آن تمسک دوباره به امری عقلایی است. با این بیان که مسئله قتل مفسد فی الارض یک امر تعبدی محض نیست که عقل آن را درک نمی‌کند بلکه این امر از مسائل عقلایی است و از اشار شارع به آن فهمیده می‌شود که هدف شارع امضای درک عقلاست و حکم قتل مفسد فی الارض برای دفع فساد، یک مسئله عقلایی است و هر گاه شرع و لو اجمالاً، با آن موافق باشد، عرف از موافقت شارع، اطلاق این حکم را می‌فهمد (مؤمن، ۱۴۱۵ه.ق: ۴۰۰)، ظاهراً نیازی به اقام دلیل بر چنین ادعای سهمگینی وجود ندارد.

کجا عقلایی عالم حکم قتل مفسد را درک می‌کنند ظاهراً نمیتوان چنین درکی را به اثبات رساند که اگر چنین امری ممکن بود، مدعی بر ادعای خود دلیل می‌کرد.

برخی مدعی شده‌اند که اگر مقصود از اجمال آیه آن است که چه بسا برای قتل مفسد فی الارض شرایط و قیودی مورد نظر شارع بوده که در آیه به آن اشاره نشده است، می‌توان با تمسک به اطلاق آیه، احتمال وجود شرایط و قیود را نفی کرد، زیرا اگر مقنن و شارع، قیود و شرایطی را به جز سعی در افساد که در آیه بعد بیان شده است برای بار شدن مجازات مرگ بر مفسد در نظر داشت، باید آن را بیان می‌کرد (بای، ۱۳۸۴: ۳۷). اما در پاسخ به این استدلال باید گفت که بار اثبات بر عکس است، چراکه مدعی در پی تمسک به اطلاق آیه است و برای چنین امری باید مقدمات حکمت را به اثبات برساند، که مهم ترین این مقدمات اثبات این امر است که شارع در مقام بیان بوده است، درحالی که این امر قابل اثبات نیست و اساساً در هیچ مجازات قرآنی چنین نیست که شارع در مقام بیان تمام شرایط اثباتی و قیود دخیل در موضوع بوده باشد، بنابراین این استدلال نیز وافی به مقصود نبوده و تمسک به اطلاق در خصوص آیه شریفه نوعی مصادره به مطلوب است.

بنابراین آیه شریفه اساساً در مقام بیان میزان و نوع مجازات مفسدان نیست، بلکه نهایت امری را که بیان میدارد، قبح و زشتی رفتار ایشان است (گلپایگانی، همان). از این رو باید گفت که آیه شریفه مبتلای به اجمال است و امکان تمسک به آن وجود ندارد و اگر اصرار بر رفع اجمال باشد، باید گفت که موارد محدودی که در روایات مجازات اعدام تعیین شده، مصادیق افساد مذکور در آیه شریفه است؛ بنابراین زنای به عنف و زنای محارم و لواط و تکرار در جرایم حدی و ارتداد و سب نبی و سحر از مصادیقی‌اند که می‌توانند مصداق قتل‌های مجاز مشمول آیه تلقی شوند. بنابراین اجمال آیه شریفه با روایات در امر خاصی برطرف شده است و ده ها مصداق و مورد چه از امور مستحدثه و چه از امور غیرمستحدثه از شمول آیه خارج است.

اشکالات مذکور منشأ آن شده است که تنها تعداد انگشت‌شماری از فقها بر جواز قتل مفسد فی الارض به آیه ۳۲ سور مائده تمسک کنند (مؤمن، ۱۴۱۵ه.ق: ۴۰۰).

۲. آیه ۳۳ سور مائده: «نَمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ سزای کسانی که با خدا و پیامبر می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

صرف نظر از معانی فساد و مشتقات آن در قرآن و کتب لغت که به صورت مفصل در کتاب‌ها و مقالات مورد اشاره قرار گرفته‌اند (بای، ۱۳۸۵: ۳۰)، باید گفت که تنها در دو صورت میتوان این آیه را مستند جرم افساد دانست؛ صورت اول زمانی است که این امر به اثبات برسد که آیه شریفه در مقام بیان دو جرم مستقل یعنی محاربه و افساد و جرمانگاری برای این دو عنوان است؛ صورت دوم زمانی است که این امر به اثبات برسد که آیه شریفه در مقام بیان یک جرم یعنی افساد فی الارض بوده و محاربه به عنوان یکی از مصادیق این جرم مورد اشاره قرار گرفته است.

در هر دو حالت اگر مدعای استدلال‌کنندگان به اثبات رسید، ایشان باید قائل شوند که برای مفسد چهار مجازات مختلف در نظر گرفته شده است و نه تنها یک مجازات و آن هم اعدام. بنابراین اگر در ادبیات فقهی موارد نادری که به مفسد بودن مرتکب و حمل مجازات بر وی اشاره شده است، نه به استناد این آیه شریفه بوده است که اگر مستند فقها در آن موارد خاص، آیه شریفه بود، باید یکی از چهار مجازات حال به صورت تخییر یا به صورت ترتیب را مورد حکم قرار می دادند، درحالی که چنین امری وجود ندارد.

۲-۲- روایات

پیش از ورود به بحث روایات، توجه به نکته‌ای مهم حائز اهمیت است و آن اینکه چنانکه خواهد آمد در روایات معصومین (ع) به صورت مستقل نامی از عنوان افساد فی الارض نیامده و تنها در روایات محدودی عناوینی ذکر شده است که توسط برخی دانشوران فقه بر افساد بار شده است.

براساس روش استنباط موجود در ادبیات فقهی امامیه و سنت فقه‌های فقیهان، نمی‌توان از مورد روایات و موضوعات وارد در روایات پا را فراتر گذاشت و با ملاک‌گیری به توسعه‌ای گسترده در مفاد روایات پرداخت. امری که مورد غفلت قرار گرفته و سبب شده است که به مستندسازیهای غیرقابل قبولی در مورد این جرم پرداخته شود. رویکرد مقاصدی به نصوص، رویکردی است که مورد پذیرش دانش فقیهان امامیه قرار نگرفته است.

۱. روایت وارد در مورد قتل نواصب و کفار

روایتی در خصوص قتل نواصب و کفار در سرزمین تقیه وارد شده است به این مضمون که در سرزمین تقیه کشتن ناصبی‌ها و کفار جایز نیست، مگر آنکه وی قاتل باشد یا سعی‌کننده در فساد باشد، به شرط آنکه ترسی در مورد خود و یارانت نداشته باشی.

استدلال شده که حکم سعی‌کننده در ایجاد فساد قتل است، چراکه امام (ع) کشتن این افراد را جایز دانسته است و فرموده- اند که حتی در دار تقیه نیز میتوان به قتل قاتل عمد و نیز مفسد اقدام کرد، بنابراین در دارالامن به طریق اولی این امر جایز است.

در مورد این استدلال باید گفت اولاً موضوع روایت تنها کفار و ناصبی‌ها هستند و از این نظر روایت در مقام بیان حکمی در خصوص مسلمانان نیست، بنابراین موضوع روایت خاص است و نه عام، ثانیاً احتمالی وجود دارد و آن اینکه روایت در مقام بیان حکم تقیه است و اینکه کافران و ناصبی‌ها که فی نفسه قتلشان حلال است، قتل آنها در دارالتقیه حلال نیست، مگر اینکه قاتل یا برپاکننده فساد باشند که در این حالت قتل آنها نه به سبب اعتقاد کفرآمیز ایشان است، بلکه به عنوان قصاص یا دفاع یا دفع فساد و تجاوز آنهاست و این قتل منافاتی با تقیه ندارد (هاشمی شاهرودی، همان: ۵۹). به عبارت دیگر، حدیث در مقام بیان مستثنی‌منه است نه مستثنی پس مستثنی اطلاق ندارد (منتظری، همان: ۲۵۰).

۲. روایت وارد در خصوص احراق عمدی

در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که فردی که مرتکب احراق عمدی در منزل مسکونی گروهی از مردم شده، امام حکم به مجازات اعدام در مورد وی داده است.^۱

در خصوص این روایت بحثی میان فقها در گرفته که قتل چنین شخصی از چه بابی است قصاص یا افساد برخی مانند شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰ه.ق: ۷۶۱) و علامه حلی (ابن مطهر، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۹: ۳۹۴)

قتل چنین شخصی را از باب افساد دانسته‌اند. صاحب شرایع با تأکید بر ضعف سند روایت، مجازات اعدام را در حالتی که شخص به صورت مکرر اقدام به آتش‌افروزی نموده باشد، مقرر کرده است (حلی، ۱۴۱۲ه.ق، ج ۳: ۴۱۸).

اما انصاف آن است که نمیتوان در این مورد نیز ملتزم به بحث افساد شد، بلکه مجازات خاصی در روایات با شرایط خاص در مورد جرم احراق به صورت گسترده وارد شده است، وجود چنین روایتی در

موردی خاص به چه دلیل می‌تواند مستندی جهت قبول مجازات اعدام برای مفسدان باشد شایان ذکر است که برخی نویسندگان گویی دچار این مشکل نظری شده‌اند که حتماً باید عناوین قتل موجود در روایات را در ذیل یک عنوان کلی قرار دهند و اگر در این زمینه توفیق نیابند، در تیتربندی دچار اضطراب می‌شوند و موارد را در ذیل عنوان افساد وارد می‌کنند. دست به ابداع عنوانی گسترده به نام «افساد» می‌زنند و تمامی مصادیق را در این باب وارد می‌کنند.

۳. روایات وارد در مورد مجازات معتاد به قتل اهل ذمه

یکی از شروط قصاص، تساوی در دین است، بنابراین اگر مسلمانی، شخص غیرمسلمانی را به عمد به قتل برساند، قصاص نمی‌شود. اما براساس روایات معتبر، اگر مسلمان، عادت به قتل اهل ذمه بنماید، کشته خواهد شد. در این مورد که کشتن مسلمان در برابر شخص ذمی از باب قصاص است یا از باب فساد، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ فقهایی چون محقق حلی، صاحب جواهر، محقق خوبی و مرحوم امام معتقدند که از باب قصاص مسلمان کشته خواهد شد (خمینی، ۱۳۸۴: ۹۱۰؛ نجفی، ۱۴۰۴ه.ق، ج ۴۲: ۱۵۵؛ خویی، ۱۴۲۲ه.ق، ج ۴۲: ۷۵)، اما فقهایی چون علامه حلی (ابن مطهر، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۹: ۳۲۴) و شهید ثانی (جبعی‌العاملی، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۱۵: ۱۴۲) کشتن چنین مسلمانی را از باب فساد دانسته‌اند. در این مورد نیز باید گفت، اینکه برخی فقهای عظام چنین قتلی را از باب فساد دانسته‌اند، صرفاً بیان توجیهی از سوی ایشان بوده است، هرچند چنین توجیهی نیز بر خلاف ظاهر روایات است، چراکه ظاهر روایات در خصوص قتل مسلمان در مقابل غیرمسلمان وارد شده است و چنین پرسشی ظهور در قصاص و مقابل نفس در برابر نفس دارد و از سوی دیگر پاسخ امام (ع) نیز ظهور در این دارد که قتل مسلمان در مقابل غیرمسلمان از باب قصاص است و قرینه «و هو صاغر» بر چنین ظهوری دلالت دارد، چراکه چنین مسلمانی در قبال فرد غیرمکاف کشته می‌شود، و این خود نوعی خواری و ذلت برای او محسوب می‌شود (هاشمی شاهرودی، همان: ۶۴).

در هر حال نمیتوان از چنین روایاتی که در موردی خاص وارد شده است، برداشت کرد که میتوان برای هر نوع مصداق فساد، مجازات اعدام تعیین کرد.

۴. روایات وارد در مورد مجازات قتل کفن دزد

در خصوص مجازات کفندزد (نباش) روایتی در مجامع روایی نقل شده که دلالت بر آن دارد که حضرت امیر (ع) شخصی را که مرتکب این عمل شده است، به اعدام محکوم فرمودند.

^۱ عن جعفر علیه السلام، عن أبيه عليه السلام، عن عليّ عليه السلام في رجل أقبل بنار فأشعلها ففئ دار قوم فاحترقته و احترق متاعهم، أنه: «يغرم قيمة الدار و ما فيها ثمّ يقتل» (حر عاملی، ۱۴۰۹ه.ق، ج ۲۸: ۳۱۵).

در خصوص این روایت یا روایات (چون احتمالی وجود دارد که این سه روایت به یک واقعه اشاره داشته‌اند) چند پاسخ میتوان داد:

اولاً، تمامی این سه روایت مرسله‌اند و قابل استناد را ندارند؛

ثانیاً، این روایات با برخی دیگر از روایات که مجازات کفن‌دزد را تنها قطع ید می‌دانند در تعارض‌اند، به همین سبب فقهای عظام طرق مختلفی را برای جمع در نظر گرفته‌اند که مهم‌ترین وجه جمع آن است که مجازات اعدام برای کفن-دزدی است که بعد از دو بار تحمل مجازات دوباره مرتکب جرم شده است، مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار این جمع را انتخاب کرده‌اند (طوسی، ۱۳۹۰ه.ق، ج ۴: ۲۴۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۱۰: ۱۱۸)، در برخی دیگر از کتب، ایشان قتل را منوط به اجرای پیشینی حد سرقت نفرموده‌اند (طوسی، ۱۴۰۰ه.ق: ۷۲۲) و مشابه این نظر دوم از سوی مرحوم شیخ مفید (بغدادی، ۱۴۱۳ه.ق: ۸۰۴)، محقق حلی (حلی، ۱۴۰۸ه.ق، ج ۴: ۱۷۶)، علام حلی (ابن مطهر، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۲: ۲۶۹) و برخی دیگر از فقها نقل شده است (ابن براج، ۱۴۰۶ه.ق، ج ۲: ۵۵۴؛ دیلمی، ۱۴۰۴ه.ق: ۲۶۰؛ طوسی، ۱۴۰۸ه.ق: ۴۱۸)، مرحوم ابن ادریس در مرتب اول سرقت به میزان نصاب را شرط دانسته و در مرتب دوم فتوای به قطع از باب افساد داده‌اند، فلذا سرقت به میزان نصاب را در این مرتبه شرط ندانسته‌اند (ابن ادریس، ۱۴۱۰ه.ق، ج ۳: ۵۱۲). ظاهراً مرحوم علامه و محقق نیز در برخی کتاب‌هایشان بر این نظرند

(ابن مطهر، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۹: ۲۴۱؛ حلی، ۱۴۱۲ه.ق، ج ۳: ۳۳۷).

حتی اگر روایت سنداً قابل اعتنا دانسته شود، و حمل فقهای سلف نیز مورد قبول قرار گیرد، اما باز هم نظر ایشان بر توسعه معنای افساد به صورت گسترده و تطبیق آن فراتر از نص موجود نخواهد بود و نمی‌توان فرمایش فقها را دلیل بر تجویز قتل برای هر مصداقی از فراتر از نصوص دانست که شامل مفاسد اجتماعی، اخلاقی و... گردد، امری که مدعیان وجود این عنوان مستقل در پی اثبات آن‌اند (بای، ۱۳۸۵: ۳۶).

۵. روایات وارد در مورد مجازات فروشند انسان آزاد

در خصوص سرقت انسان آزاد یا فروش وی یا سرقت و فروش وی به عنوان برده روایاتی در کتب روایی وارد شده است که مجازاتی را برای مرتکبان این جرایم تعیین کرده‌اند.

در خصوص این روایات اولاً باید گفت که تمامی این روایات مشکل سندی دارند و هیچ روایت صحیحی یا معتبره‌ای در میان آنها یافت نمی‌شود.

ظاهراً بسیاری از فقها این روایات را از نظر سندی پذیرفته‌اند. حال بعد از پذیرش روایت با مشکلی فقهی مواجه شده‌اند و آن اینکه انسان آزاد، مال محسوب نمی‌شود، از سوی دیگر، یکی از شروط اجرای مجازات قطع دست، آن است که باید مال به سرقت برود، درحالی که انسان آزاد مال نیست و با این حال در روایات مجازات قطع بر چنین مرتکبانی بار شده است. مشکل دیگر آن است که مال باید از حرز به سرقت برود، درحالی که چنین امری در مورد انسان قابل تصور نیست. به همین دلیل ایشان مجازات چنین شخصی را از باب افساد دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۰ه.ق: ۷۲۲؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ه.ق، ج ۳: ۴۹۹؛ کیدری، ۱۴۱۶ه.ق: ۵۲۵؛ حلی، ۱۴۱۸ه.ق: ۴۳۶؛ ابن مطهر، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۲: ۲۶۵). البته در این مورد شایان ذکر است که این فقها، تنها مجازات قطع را مورد اشاره قرار داده‌اند و نه مجازات چهارگانه یا مجازات اعدام را، به همین علت مدعیان وجود افساد در روایات و کلمات فقها نمی‌توانند به این نظریات استناد کنند. البته برخی فقها مجازات قطع را نپذیرفته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ه.ق، ج ۴: ۱۷۵؛ شهید اول، ۱۴۱۰ه.ق: ۲۶۲).

در مورد این حکم هم باید به مفاد روایات اکتفا کرده و از قیاس و استحسان و ملاک گیری و مصلحت‌سنجی پرهیز کرد.

۶. روایات وارد در خصوص مجازات ساحر

در خصوص مجازات مسلمانی که مرتکب سحر شده، روایات متعددی در کتاب‌های روایی نقل شده است. در خصوص مجازات اعدامی که برای مسلمان ساحر در نظر گرفته شده است، برخی فقها مجازات وی را از باب افساد دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۵: ۳۳۱) و از آنجا که ساحر دست به سلاح نبرده و محارب اصطلاحی را مرتکب نشده است، بنابراین مصداق افساد فی الارض بوده و این روایات خود دلیل بر آن است که افساد عنوان عامی است و مصادیق مختلف دارد که یکی از آنها سحر و ساحری است. البته برخی فقها بحث ارتداد و کفر ساحر را مطرح کرده و مجازات وی را از این نظر مورد قبول قرار داده‌اند.

در خصوص مدعای فوق باید گفت اولاً در پذیرش استناد مذکور به مرحوم شی تردید وجود دارد، چرا که ظاهر عبارت ایشان در مورد شخصی است که از طریق سحر مرتکب قتل شده است و نه هر ساحری، کما اینکه بحث پیشین ایشان قرینه بر این مدعاست (طوسی، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۵: ۳۳۱). به همین سبب افساد در مفهوم عام مدنظر ایشان نبوده است (هاشمی شاهرودی، همان: ۶۹)، ثانیاً پاسخی که در مورد روایات قبلی نیز ذکر شد، اینجا نیز قابل طرح است و آن اینکه اگر مجازات منصوصی را برخی فقها از باب خاصی دانسته‌اند، دلیل نمی‌شود که ایشان در مفهوم افساد به چنان گستردگی‌ای قائل باشند که بتوان از حیث نصوص نیز فراتر رفت و به مصداقیابی در تمام زمینه‌های اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی و ... پرداخت.

چنانکه ذکر شد در هیچ یک از روایات مذکور به عنوان فساد و افساد اشاره نشده است، بلکه برخی فقها مجازات مرتکبان مذکور را از باب فساد دانسته‌اند که این استنباط خود محل مناقشه بوده و است.

با این حال حتی اگر هم‌نوا با فقها قائل به این مبنا شویم، باز هم این امر برای اثبات مدعای اصلی قائلان به جرم افساد فی الارض کافی نیست، چراکه ایشان مدعی جرمانگاری افساد به معنای عام هستند، یعنی عنوانی به نام افساد فی الارض در فقه وجود دارد که مجازات این جرم اعدام است و در هر موردی که ملاک فساد (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و ...) روی زمین تحقق یابد، میتوان مجازات اعدام را مورد حکم قرار داد. چرا زیرا فقها براساس نصوص وارد شده در موارد خاصی حکم اعدام را پذیرفته‌اند. اما به چه دلیل میتوان حکم را از این موارد خاص تسری داد و با ملاک گیری حکم اعدام را در سایر موارد و مصادیق پذیرفت و به مصداقیابی و حکم سازی اقدام کرد. بی‌شک این نحو بحث براساس روش استنباط رایس مبتنی بر اصول فقه، قابل قبول نیست، چرا که باید در مورد نصوص به همان مفاد نص اکتفا کرده و از قیاس و استحسان پرهیز کرد.

اینکه در یک، دو یا پنج مصداق خاص مجازات اعدام توسط برخی فقها در مورد جرایم خاصی تعیین شده، چه دلیلی است بر اینکه در سایر مواردی که در نصوص مجازات اعدام ذکر نشده است نیز مجازات اعدام در نظر گرفته شود. به دلیل توجه به این مشکل تلاش شده است با استناد به آیات مختلفی از قرآن و روایات مختلف این مدعا پیگیری شود که در آیات و روایات با عنوان عامی به عنوان فساد مواجه‌ایم که مجازات آن اعدام است و مصادیق این عنوان عام در هر برهه و زمانی به تبع امور متغیر اجتماعی تغییر می‌یابد.

در برابر این اندیشه شاید بتوان دو سؤال مهم را مطرح کرد، به این امید که قطع و استدلال موجود کمی متزلزل شود: اولاً بسیار بعید به نظر می‌رسد شارع مقدس تأسیسی به این درجه از اهمیت داشته باشد و مجازات اعدام را برای مرتکب آن در نظر گرفته باشد؛ اما هیچ روایت یا دلیل مستقلاً در خصوص تبیین آن در کتاب‌های روایی وجود نداشته باشد و تنها با تمسک به عموماًتی که قابل تطبیق بر بسیاری از جرایم است، به تحمیل مرگ بر مرتکب اقدام کرده باشد. آیا میتوان پذیرفت در مورد جرمی مانند تقبیل که مجازات شلاق تا ۶۰ ضربه را داراست یا قوادی که ۷۵ ضربه شلاق را ایجاب می‌کند، روایات مستقل و شایان توجهی وجود داشته باشد یا در مورد جرم زنا و انواع و اقسام این جرم و میزان مجازات هر

یک و نیز نحو مجازات هر کدام روایات مفصلی در کتاب‌های روایی داشته باشیم؛ اما در مورد جرم افساد فی الارض که به مرگ مرتکب منجر می‌شود، هیچ روایتی در مورد اصل جرم یا کیفیت اثبات جرم یا نحوه اجرای مجازات موجود نباشد؟ ثانیاً آیا جرایمی که از سوی استدلال کنندگان به عنوان مصادیق افساد معرفی می‌شوند، همگی از امور مستحدثه بوده و در زمان شارع خبری از این جرایم نبوده است آیا در زمان شارع فحشا به صورت گسترده یا مخالفت با نظام سیاسی و تضعیف نظام یا مسموم کردن آنها، یا قتل و غارت یا نشر اکاذیب یا ... وجود نداشته است پس چرا در روایات برای چنین افرادی مجازات خاص اعدام به عنوان مفسد در نظر گرفته نشده است اگر استدلال کنندگان به مجازات قاتل عمد غیرمسلمانان تمسک می‌کنند، آیا اساساً قتل عمد مکرری- که به علت نبود شرایط قصاص (مانند وجود رابطه ابوت، یا عدم تکافؤ در عقل) قصاص منتفی است- در زمان شارع تحقق پیدا نکرده است که در روایات اثری از مجازات افساد برای قاتلی که مسلمانان را به صورت مکرر کشته است، بیابیم به نظر می‌رسد این استبعاد، نکته‌ی به‌جایی باشد، نمیتوان چنین امری را به شارع حکیم نسبت داد که در مورد کفن دزد و آدم فروش و قاتل غیرمسلمان عنوان مفسد را منطبق دانسته است، اما در مورد فروشندگان مواد الکلی به صورت گسترده و روسپی‌ها و تاجران فحشا و کسانی که سایرین را به بردگی می‌گیرند و... سکوت کرده است؟

۳- افساد فی الارض در حقوق کیفری ایران

۳-۱- قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷

ماده ۶ این قانون مقرر می‌داشت: «مجازات مرتکب به جرایم مذکور در بندهای ۱، ۲، ۳، مواد ۴ و ۵ برای بار دوم یک برابر و نیم مجازات مذکور در هر بند و برای بار سوم دو برابر میزان مقرر در هر بند و در مرتبه‌های بعد به ترتیب دو و نیم، سه و سه و نیم و... برابر مجازات مذکور در هر بند خواهد بود. مجازات شلاق برای بار دوم به بعد، حداکثر هفتاد و چهار ضربه است. در موارد مذکور در فوق چنانچه در نتیجه تکرار جرم مجموع مواد مخدر به بیش از ۵ کیلوگرم برسد مرتکب در حکم مفسد فی الارض است و به مجازات اعدام محکوم می‌شود». ماده ۹ قانون مزبور نیز مقرر می‌داشت: «مجازات مرتکب به جرائم مذکور در بندهای ۱ تا ۵ ماده ۸ برای بار دوم یک برابر و نیم مجازات مذکور در هر بند و برای بار سوم دو برابر میزان مقرر در هر بند خواهد بود. مجازات شلاق برای بار دوم به بعد حداکثر ۷۴ ضربه است. در مرتب چهارم چنانچه مجموع مواد مخدر در اثر تکرار به سی گرم برسد، مرتکب در حکم مفسد فی الارض است و به مجازات اعدام محکوم می‌شود». در اصلاحیه سال ۱۳۷۶ عنوان «مفسد فی الارض» از ماده ۶ حذف شد، اما بدیهی است که با توجه به ماده ۹ و نیز سابقه‌ی قانون در سال ۱۳۶۷ وجود مجازات اعدام تنها از باب افساد توجیه پذیر است و نمی‌توان مجازات اعدام را مضمول عنوان دیگری کرد. در ماد ۱۸ اصلاحیه‌ی سال ۱۳۸۹ قانونگذار مقرر کرده است: «هر کس برای ارتکاب هر یک از جرایم موضوع این قانون، اشخاصی را اجیر کند یا به خدمت گمارد و یا فعالیت آنها را سازماندهی و یا مدیریت کند و از فعالیت‌های مذکور پشتیبانی مالی یا سرمایه گذاری نماید، در مواردی که مجازات عمل مجرمانه حبس ابد باشد به اعدام و مصادره اموال ناشی از ارتکاب این جرم و در سایر موارد به حداکثر مجازات عمل مجرمانه، محکوم می‌شود. مجازات سرکرده یا رئیس باند یا شبکه اعدام خواهد بود».

۳-۲- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵

قانون مجازات اسلامی در برخی مواد به مجازات افساد اشاره کرده، هرچند در این موارد محاربه را نیز در کنار افساد آورده است، با توجه به تعریف محاربه، این موارد به عنوان افساد مورد حکم قرار گرفته‌اند، چون ارکان محاربه در این

موارد تمام نیست. یکی از این موارد، تبصره ۱ ماد ۶۸۷ بخش تعزیرات است که قانونگذار در ذیل جرم خرابکاری در تأسیسات مورد استفاده عمومی بیان داشته است: «در صورتی که اعمال مذکور به منظور اخلال در نظم و امنیت جامعه و مقابله با حکومت اسلامی باشد مجازات محاربه را خواهد داشت».

مورد دیگر ماد ۵۰۴ بخش تعزیرات است که در مورد تحریک نیروهای مسلح به عصیان و فرار و تسلیم و ... مقرر می‌دارد: «... در صورتی که قصد براندازی حکومت یا شکست نیروهای خودی در مقابل دشمن را داشته باشد محارب محسوب می‌شود». امثال این موارد بی شک در ادبیات فقهی محاربه نیستند، بلکه قانونگذار مجازات محارب را بر موردی بار کرده است که به نظرش مصداق افساد فی الارض است. موارد دیگری از عنوان محاربه را قانونگذار در مواد ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۲۶، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۵۳، ۶۵۴، تبصره ۶۷۵ و نیز ماده ۶۸۳ بخش تعزیرات استفاده کرده که در بیشتر این موارد محاربه بر مفسد اطلاق شده است.

۳-۳- قانون مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌کنند اصلاحی ۱۳۸۶

ماده ۳ این قانون مجازات مفسد فی الارض را در مورد امور اخلاقی مورد قبول قرار داده و مقرر داشته است: «... الف: عوامل اصلی تکثیر و توزیع عمد آثار سمعی و بصری مستهجن... چنانچه عوامل فوق‌الذکر یا افراد زیر مصداق مفسد فی الارض شناخته شوند، به مجازات آن محکوم می‌شوند...».

۳-۴- قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح

شاید بتوان ادعا کرد که بیشترین اعدام در قانون مجازات جرایم نیروهای مسل ذکر شده است. قانونگذار در مواد مختلفی مانند مواد ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۶۱، ۶۴، ۷۱، ۸۰ و ... به مجازات محارب اشاره کرده است که بی شک بیشتر این موارد از مصداق محاربه نبوده، بلکه قانونگذار به عنوان مفسد، مجازات محارب را بر افراد بار کرده است.

۳-۵- قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷

ماده ۴ این قانون مقرر می‌دارد: «کسانی که با تشکیل یا رهبری شبکه چند نفری به امر ارتشاء و اختلاس و کلاه برداری مبادرت ورزند... به جزای نقدی معادل مجموع آن اموال و انفصال دائم از خدمات دولتی و حبس از پانزده سال تا ابد محکوم می‌شوند و در صورتی که مصداق مفسد فی الارض باشند مجازات آنها مجازات مفسد فی الارض خواهد بود» و باز این ابهام و مشکل که در چه صورتی شخص مصداق مفسد فی الارض خواهد شد؟

۳-۶- قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹

قانونگذار در بندهای شش گانه ماده ۱ این قانون به رفتارهایی اشاره کرده که ارتکاب آنها ممنوع است. سپس در ماده ۲ مجازات اعدام را در قالب جرم افساد برای برخی از مرتکبان بندهای شش گانه معین کرده و مقرر داشته است: «هر گاه یکی از اعمال ذیل به قصد ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران و یا به قصد مقابله با آن و یا با علم به مؤثر بودن اقدام در مقابله با نظام اسلامی صورت گرفته باشد، چنانچه عمل مزبور در حد افساد فی الارض باشد، مرتکب به اعدام محکوم می‌شود».

۳-۷- قانون تشدید مجازات جاعلان اسکناس و واردکنندگان، توزیع کنندگان و مصرف کنندگان اسکناس مجعول مصوب ۱۳۶۹

ماده واحد این قانون مقرر داشته است: «هر کس اسکناس رایج داخلی را بالمباشره یا به واسطه جعل کند یا با علم به جعلی بودن توزیع یا مصرف نماید، چنانچه عضو باند باشد و یا قصد مبارزه با نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشد به اعدام محکوم میشود. همچنین عامل عامد و عالم ورود اسکناس مجعول به کشور به عنوان مفسد فی الارض به اعدام محکوم می‌گردد مگر آنکه عضو باند نبوده و قصد مبارزه با نظام نداشته و در محکمه ثابت شود که فریب خورده است...»

در بیشتر قوانین مذکور، قانونگذار بدون روشن کردن مفهوم مفسد و افساد فی الارض از عبارت مبهم «اگر مصداق مفسد فی الارض باشد» به تقنین پرداخته است؛ ثانیاً گویی برای قانونگذار مسلم بوده که مجازات مفسد فی الارض اعدام است و نه مجازات چهارگانه؛ ثالثاً آنجا که قانونگذار کمی تلاش کرده مفهوم مفسد را روشن کند، نظام را به عنوان نظام سیاسی تعریف کرده است، درحالی که موضوع افساد نه نظام سیاسی که نظام اجتماعی است.

نکته شایان تأملی که در این جرم‌انگاری‌ها وجود دارد آن است که بخش چشمگیری از این قوانین از مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام است و نکته مهم‌تر آنکه مجمع در دور پنجم سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۲ که بر خلاف قانون اساسی به تقنین ابتدایی مشغول بود و نه در مقام حل اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان، بسیاری از این قوانین را به تصویب رسانید. امری که به نظر می‌رسد خلاف قانون اساسی بوده و از نظر شرعی نیز خالی از اشکال نیست. شیوه تصویب این قوانین، ظاهراً در نفوذ رویکرد مصلحت‌گرایان افراطی به فقه ریشه دارد؛ امری که نمیتوان در سنت فقه جواهری جایگاهی روشن و مستدل برای آن یافت. با توجه به این نکته باید قائل به عدم شرعیت بسیاری از این قوانین شد.

۳-۸- قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

قرباب و کنارهم قرار گرفتن افساد فی الارض و محاربه در قوانین و کتب فقهی همواره موجب اختلاف نظرهایی میان فقها و حقوقدانان در مورد یکسانی و عدم یکسانی جرم محاربه و افساد فی الارض و مجازات این دو جرم بوده به نحوی که گروهی از فقها با استناد به آیه ۳۳ سوره مایده معتقدند این دو جرم یکی بوده و مجازات مفسد همانند محارب چهار نوع است و انتخاب آن به اختیار قاضی است و برخی مجازات مفسد را با استناد به آیه ۳۴ سوره مایده اعدام می‌دانند. اگرچه عده ای از فقها در مواردی قطع دست را نیز مجازات مفسد دانسته اند. در قوانین مختلف بجز قانون مجازات ۱۳۷۰ که محاربه و افساد به مثابه یک جرم فرض شده بود؛ مجازاتی غیر از اعدام برای مفسد فی الارض مقرر نبود تا نهایتاً با تصویب ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جرم افساد فی الارض بعنوان جرمی مستقل از محاربه پذیرفته شد و مجازات آن صراحتاً اعدام معرفی گردید.

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در برخی موارد خاص برای افساد فی الارض احکام ویژه‌ای در نظر گرفته شده است. دو نمونه از این احکام به شرح زیر است:

الف. طبق ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی، حکم محکومیت قطعی در جرم افساد فی الارض، در یکی از روزنامه‌های محلی در یک نوبت منتشر می‌شود، به شرطی که انتشار حکم موجب اخلال در نظم یا امنیت نشود.

ب. اگر شخصی مرتکب معاونت در جرم افساد فی الارض شود، طبق بند «ث» ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی، صدور حکم و اجرای مجازات او قابل تعلیق و تعویق نخواهد بود.

۴- تحلیل ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی

در قانون جدید ۱۳۹۲ محاربه از افساد فی الارض جدا شده است. ماده‌ی ۲۸۶ مقرر داشته است: «هر کس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشاء یا معاونت در آنها گردد، به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد فحشاء در حد وسیع گردد، مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد».

به صورت جداگانه باید به عنصر قانونی، مادی و معنوی این جرم اشاره کرد:

الف. عنصر قانونی

قانونگذار ابتدا هشت دسته جرایم را موضوع این ماده قرار داده است: ۱. جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد؛ ۲. جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی؛ ۳. نشر اکاذیب؛ ۴. اختلال در نظام اقتصادی کشور؛ ۵. احراق؛ ۶. تخریب؛ ۷. پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک؛ و ۸. دایر کردن مراکز فساد و فحشاء. آنگاه معاونت در تمامی این موارد را نیز مفسد دانسته است (که تا اینجا شانزده عنوان مجرمانه شد). اما نکته اینجاست که تمامی هشت عنوان، عناوین کلی‌اند، برای مثال جنایت علیه تمامیت جسمانی شامل قتل، ضرب و جرح، سقط جنین، منازعه، اسیدپاشی و ... است، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی مواد ۴۹۸ تا ۵۱۲ را در بر می‌گیرد و این مورد در خصوص سایر جرایم نیز مصداق می‌یابد. بنابراین به نظر می‌رسد که قانونگذار بیش از پنجاه جرم را در این ماده با مجازات اعدام مواجه کرده است؛ یک تیر و بیش از پنجاه نشان.

از سوی دیگر پرسش مهمی در این خصوص مطرح است و آن اینکه نسبت میان این ماده و سایر قوانینی که مجازات اعدام را برای مفسدان در نظر گرفته است و در بخش قبل اشاره شد چیست به نظر می‌رسد که قانونگذار در مقام نسخ قوانین قبلی نیست، بلکه در مقام توسعه‌ی عنوان مفسد فی الارض به مصادیقی است که قوانین قبلی آنها را در بر نگرفته است. از سوی دیگر باید گفت که این ماده عام است و قوانین پیشین خاص و عام مؤخر نمی‌تواند خاص مقدم را نسخ کند. بنابراین اگر در قوانین قبلی (مانند هفت دسته قوانینی که در بخش قبل اشاره شد) موردی بود که مجازات اعدام را با شرایط خاصی بر برخی مرتکبان بار می‌کرد، هنوز بر اعتبار خود باقی‌اند، اما تمام آن قیود و شرایط امری زائد است، چراکه اگر عناوینی که معمولاً در قالب عنصر روانی (انگیزه) و عنصر مادی (رفتار مجرمانه و عنصر نتیجه) تحقق نیابند، باز هم ماده ۲۸۶ وجود خواهد داشت که امکان اعدام را برای مرتکبان آن جرایم تحقق می‌دهد. بنابراین از دو طریق میتوان اقدام به صدور حکم اعدام برای برخی مرتکبان جرایم کرد.

ب- عنصر مادی

آنچه بیش از همه در این ماده چشمگیر است، استفاده از واژه‌های مبهم است: «به طور گسترده»، «موجب اختلال شدید»، «ورود خسارت عمده» و «اشاعه فساد و فحشاء در حد وسیع». بطور گسترده قید رفتار مجرمانه است و اختلال شدید و خسارت عمده و اشاعه در حد وسیع، قیدی برای نتیجه‌ی مجرمانه تلقی شده است. پرسش آن است که معیار در احراز و شناخت این عناوین چیست بر چه اساسی می‌توان به تحدید و تعیین و شناخت مرزهای گسترده و شدید و عمده و وسیع پرداخت هیچ معیاری بر این امر ارائه نشده و ظاهراً تنها قاضی است که صالح به چنین احرازی است. بی‌شک پذیرش چنین رویکردی غیرقابل قبول است، چراکه برداشت دادرسان و مقامات تعقیب در این خصوص بسیار متفاوت است و نباید جان انسان و حیات و مامت ایشان در گرو چنین تشخیصی قرار گیرد. از سوی دیگر باید گفت که جرم مندرج در

ماده ۲۸۶ جرمی مقید است، یعنی مقید به پنج قید است: ۱. اخلال شدید در نظم عمومی کشور؛ ۲. ناامنی؛ ۳. ورود خسارات عمده به تمامیت جسمانی افراد؛ ۴. ورود خسارت عمده به اموال عمومی و خصوصی؛ و ۵. اشاعه فساد و فحشا در حد وسیع.

با توجه به نتایج پنجگانه مذکور به نظر می‌رسد اکثر قریب به اتفاق جرایم می‌توانند مشمول ماده ۲۸۶ قرار گیرند. اما چنانکه گذشت این تقیید به جای آنکه بتواند مانعی در مسیر اثبات جرم ایجاد کند، تنها بر ابهام در خصوص تحقق جرم می‌افزاید.

نظم عمومی کشور امری ذهنی و انتزاعی است و نه واقعی و خارجی. چه اموری موجب برهم خوردن نظم عمومی کشور می‌شود چه زمانی میتوان ادعا کرد که نظم عمومی کشور به صورت شدیدی مختل شده است. ناامنی نیز از اموری است که نمیتوان معیار روشنی برای آن ایجاد کرد.

خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد، شامل مرگ می‌شود یا ضرب و جرح یا بیماری را نیز در برمی‌گیرد با اطلاق بیان قانونگذار به نظر می‌رسد تمامی موارد مدنظر قانونگذار بوده است.

ورود خسارت عمده به اموال عمومی و خصوصی نیز قابل اندازه‌گیری و تحدید حقوقی و قانونی نیست. از بین بردن چند ساختمان یا وسیله نقلیه یا باغ و مرتع را می‌توان خسارت عمده دانست، خسارت عمده بر فرد معیار است یا خسارتی که عرف آن را عمده تلقی می‌کند؟ اشاعه فساد و فحشا نیز مانند موارد بالا، قابلیت اندازه‌گیری ندارد. در این نتیجه نیز حوزه-ای که باید معیار سنجش باشد، مشخص نیست؛ از سویی تحقق فساد و فحشا روشن نیست و از سوی دیگر وسعت این امر محل تأمل است. آیا باید به صورت بالفعل بخش‌هایی از جامعه به فساد و فحشا کشیده شوند اگر در فضای مجازی فیلمی پخش یا تصاویر مستهجن منتشر شد، در چه صورتی میتوان به وسعت‌سنجی این امر اقدام کرد؟

صرف نظر از انتقادهای مذکور شاید بتوان با برخی تفاسیر، از این قیود عنصر مادی، اثر متفاوتی را به دست آورد. توضیح آنکه بسیاری از قوانین کشور مجازات اعدام را برای برخی جرایم تعیین کرده‌اند. از سوی دیگر، قانونگذار در قانون مجازات اسلامی با عدم ذکر مجازات اعدام در ماده ۱۹ این امر را مسلم دانسته است که اساساً اعدام نمی‌تواند در قالب مجازات تعزیری مورد حکم قرار گیرد. بنابراین هر مجازات اعدامی که در قوانین ذکر شده است، باید جزو حدود قلمداد شود. در بین جرایم حدی، تنها جرمی که می‌تواند توجیه‌کننده بیشتر مجازات اعدام حدی مندرج در قوانین مختلف باشد، جرم افساد فی الارض است.

پس از یک سو، مجازات اعدام تنها باید در قالب حد اجرا شود، از سوی دیگر تنها، جرم افساد فی الارض قادر است اعدام‌های مختلف موجود در قوانین را توجیه کند. حال بعد از مدت‌ها، قانونگذار خود به تعریف مبنای اصلی مجازات اعدام موجود همت گمارد و جرم افساد فی الارض را در ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی تعریف کرده است.

با توجه به نکات بالا و پذیرش این مسئله که نسبت ماده ۲۸۶ به مواد سابق‌التصویب، نسبت حاکم و محکوم است، باید به این نتیجه منطقی رهنمون شد که قیود مندرج در ماده ۲۸۶ باید توسط دادرس در فهم قوانین پیشین مدنظر قرار گیرد. با این توضیح که قانونگذار در ماده ۲۸۶ قیود چهارگانه «بهطور گسترده»، و نیز «اخلال شدید در نظم عمومی کشور»، «خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی» و «سبب اشاعه فساد و فحشا در حد وسیع» وجود دارد. باید در تمامی مجازات مندرج در قوانین مختلف جزایی، این قیود مدنظر قرار گیرد و دیگر دادرس نمی‌تواند به این بهانه که قانونگذار خود مجازات اعدام را به استناد افساد برای رفتارهای خاصی مقرر کرده است، به صدور حکم اعدام اقدام کند، چراکه پیش از این قانونگذار به تعریف جرم افساد و بیان قیود مختلف همت نگمارده بود، اما در سال ۱۳۹۲، به روشنی به تعریف جرم افساد فی الارض پرداخت. به همین سبب باید گفت تمامی رفتارهایی که تا پیش از این به راحتی

به مجازات اعدام منجر می‌شدند به خصوص در مورد مرتکبان جرایم مواد مخدر باید این قیود مدنظر باشد و اگر این قیود احراز شد، دادرس اقدام به صدور حکم اعدام کند و در غیر این صورت باید براساس تبصر ماده ۲۸۶ به حبس درجه پنج و شش حکم داد. در مواردی که قانونگذار بر همین مبنا افرادی را در حکم محاربه یا در حکم محاربه و مفسد قرار داده است که با تعریف ماد ۲۷۹ تطبیق ندارند (با توجه به تفکیک مفهوم محاربه و افساد و دوگانه دانستن این دو جرم) باید عناصر آن جرایم نیز با قیود چهارگان مذکور در ماد ۲۸۶ تطبیق داده شود، چرا که دیگر آن جرایم محاربه نیستند و افساد فی الارض شناخته می‌شوند.

ج- عنصر روانی

در عنصر روانی چهار نکته باید بررسی شود: علم به موضوع، سوءنیت عام، سوءنیت خاص و انگیزه. قانونگذار بر خلاف بسیاری از موادی که در بخش پیشین اشاره شد، انگیز خاصی را در این ماده مورد اشاره قرار نداده است، بنابراین مرتکب چه به انگیزه‌های شخصی، چه به انگیزه‌های سیاسی، چه براساس انگیزه‌های مادی، چه بر اساس انگیزه‌های اجتماعی و چه ... مرتکب جرم موضوع ماده ۲۸۶ شود، افساد تحقق یافته است. بر این اساس تحقق این جرم بسیار سهل‌تر از گذشته امکانپذیر است و این خود رویکرد سختگیران قانونگذار را نیز به اثبات می‌رساند. از سوی دیگر هرچند جرم موضوع ماده ۲۸۶ به ظاهر مقید است، اما به نظر می‌رسد برای محکومیت شخص نیازی به اثبات سوءنیت خاص مرتکب و خواست وی نسبت به نتایج مندرج در ماده نیست؛ یعنی مقام تعقیب و مقام صادرکننده رأی تنها باید اثبات کنند که این نتایج مبهم بر رفتار مرتکب مترتب شده است، اما اینکه چنین مرتکبی این نتایج را می-خواست یا خیر اساساً اشاره‌ای به این مهم نشده است. به خصوص آنکه ماده ۱۴۴ مقرر داشته است: «در تحقق جرایم عمدی علاوه بر علم مرتکب به موضوع جرم، باید قصد او در ارتکاب رفتار مجرمانه احراز گردد. در جرایمی که وقوع آنها براساس قانون منوط به تحقق نتیجه است، قصد نتیجه یا علم به وقوع آن باید محرز شود». تنها باید مرتکب ضمن آگاهی نسبت به موضوع جرم و رفتار خویش، به صورت آگاهانه اقدام به جرایم مندرج در ماده کرده باشد.

نتیجه کلی

با عنایت به مسائل طرح شده می‌توان گفت هر کدام از جرم‌های سه گانه (بغی، محاربه و مفسد فی الارض) جرم مستقلی است، در قوانین جزائی کنونی ما این جرائم در دسته جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی تعریف می‌شوند. این جرایم در قانون جدید هر کدام دارای جایگاه متفاوت بوده و به خوبی از هم تمیز داده شده‌اند. جرم «محاربه و افساد فی الارض» که در برخی از کتب فقی اهل تسنن از آن به «حربه» و «قطع طریق» یاد می‌شود از جمله جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی بوده که به عنوان جرم مستلزم حد، مورد تشریح قرار گرفته است که این جرم به عنوان حد و نص قرآنی مورد اتفاق تمام مذاهب اسلامی است.

در مورد «افساد فی الارض» که در کتب فقهی تحت عنوان مستقل آوردن نشده، لیکن به مصادیق آن همچون آدم ربایی، اعتیاد به قتل اهل ذمه و .. اشاره شده است. در یک تعریف اجمالی می‌شود اظهار نظر کرد که «اقدام به هر عملی با قصد کشاندن گسترده جامعه اسلامی و تلاش در راستای بر هم زدن امنیت نظام اسلامی، افساد فی الارض است».

در واقع در مجموع میتوان گفت که:

- برخی از متون فقهی و برخی از قوانین به تبع آیه ۳۳ سوره مائده عنوان محاربه و مفسد فی الارض را در کنار هم ذکر کرده‌اند به گونه‌ای که همین معنا است که این دو به نحو مترادف بر موضوع واحدی صادق می‌باشند. در مقابل برخی از

فقها و حقوق دانان جرائمی را از مصادیق افساد فی الارض بر شمرده‌اند مرتکبان آن را به عنوان مفسد مستحق اعدام دانسته‌اند که قطعاً با تعریف محاربه سازگار نیست. مانند ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲.

- میان محاربه و افساد فی الارض رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است بدین معنا که «افساد فی الارض» عام است و محاربه از مصادیق افساد می‌باشد. همچنان که فقهای متقدم و متاخر با توجه به روایات متعدد مصادیق دیگری هم برای عنوان افساد فی الارض ذکر کرده‌اند.

- به نظر می‌رسد که رابطه میان افساد فی الارض و محاربه از نوع تساوی نیست بلکه عموم و خصوص مطلق است به این معنی که افساد عنوان عامی است که یکی از مصادیق آن محاربه می‌باشد و ضوابط فقهی و حقوقی مانع این است که افساد فی الارض را جرم مستقلی قلمداد کنیم.

- طبق ماده ۲۸۶ افزوده شدن عنوان قاچاقچیان در قانون سال ۱۳۹۲ یکی از نوآوری‌های آن است.

- طبق ماده ۲۸۶ شرط عالی و مهم افساد فی الارض گسترده بودن آن است.

پیشنهاد می‌شود با توجه به قانون سال ۱۳۹۲ با دقت بیشتری قانونگذار مرزهای محاربه و مفسد فی الارض را تفکیک نماید، و از آنجا که ارائه تعریفی از جرم افساد ممکن است برداشت‌های متفاوت و یا حتی سوء استفاده‌هایی را به دنبال داشته باشد، مصادیق جرم افساد را در قالب مواد جداگانه‌ای مورد جرمانگاری قرار دهد.

مراجع

- ابن ادریس، محمد بن منصور، ۱۴۱۱ه.ق، السرائر، جلد ۲، جامعه مدرسین، چاپ دوم.
- ابن براج، عبدالعزیز، ۱۴۰۶ه.ق، المهذب، جلد ۱، نشر جامعه مدرسین.
- ابن فراء، محمد بن حسین، ۱۴۰۳ه.ق، الاحکام السلطانیة، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- برهانی، محسن، ۱۳۹۴، افساد فی الارض: ابهام مفهومی، مفسد عملی (تحلیل حقوقی ماد ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی)، مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی، دوره ۲، شماره ۲ و ۳.
- جزایری، عبدالرحمان، ۱۴۲۴ه.ق، الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۳، بیروت، الثقلین.
- حلی، جعفر بن الحسن، ۱۴۰۹ه.ق، شرائع الاسلام، تهران، انتشارات استقلال، چاپ دوم.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ه.ق، قواعد الاحکام، جلد ۳، جامعه مدرسین، چاپ اول.
- طبرسی، الفضل بن الحسن، ۱۴۱۲ه.ق، جوامع الجامع، جلد ۱، دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- طبرسی، الفضل بن الحسن، ۱۴۱۵ه.ق، مجمع البیان، جلد ۳، بیروت، موسسه الاعلمی، چاپ اول.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۵ه.ق، جامع البیان، جلد ۶، بیروت، دارالفکر.
- طبری، عماد الدین بن محمد، ۱۴۲۴ه.ق، احکام القرآن، جلد، بیروت، دارالجیل، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۹۰ه.ق، الاستبصار، جلد ۴، نشر دارالکتب الاسلامیة.
- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۴ه.ق، التبیان، جلد ۵، جامعه مدرسین، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۸۷ه.ق، المبسوط، جلد ۵، نشر مکتبه المرتضویة.
- طوسی، محمد بن الحسن، بی تا، النهایة، بیروت، دارالاندلس.
- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، جلد ۱۰، تهران، دارالکتب، چاپ چهارم.
- طوسی، محمد بن الحسن، التبیان، جلد ۳، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.

علائق طالقانی، محمود، ۱۳۶۰، پرتوی از قرآن، تهران، انتشارات مجد.
کدیور، محسن، ۱۳۸۷، حق الناس، تهران، کویر، چاپ دوم.
کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، الفروع من الکافی، جلد ۶، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.
گلپایگانی، سیدمحمدرضا، ۱۴۱۷ق، الدر المنضود فی احکام الحدود، قم، دار القرآن.
مروارید، علی اصغر، ۱۴۱۰ه.ق، الینابیع الفقهیة، بیروت، دار التراث.
معین، محمد، ۱۳۷۷، فرهنگ فارسی، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ دوازدهم.
موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۴۰۹ه.ق، تحریر الوسیلة، جلد ۱، قم، نشر اسماعیلیان.
هاشمی شاهرودی، سید محمود، «محارب کیست محاربه چیست؟»، فقه اهل بیت، سال چهارم، ۱۳۷۷، شماره ۱۳ و سال سوم، ۱۳۷۶، شماره ۱۲ - ۱۱.